

هو العليم

نقد بیان مرحوم آخوند در مقدمه اولی از مقدمات

حکمت (3)

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقید - جلسه صد و چهل و یکم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



مقام ثبوت در مقدمه اولی از مقدمات حکمت

عرض شد مقدمه اولی که **کون المتکلم فی مقام البیان** می باشد، به دو مقام ثبوت و اثبات تقسیم می شود؛ در مقام ثبوت باید کلام متکلم ظهور داشته باشد که مراد متکلم از این کلام چیست. در مقام اثبات یعنی این مقام، مقام اثبات است، منتهی این مقام اثبات حکایت از ظهور می کند، حکایت از ثبوت می کند که منظور متکلم از این کلام چه مطلبی می تواند باشد؛ آیا منظور متکلم صرفاً بیان حکم است بدون ارجاع مخاطبین بر مصادیق و بر افراد، مثل ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۱ - که حالا در این مقام عرض می کنم که مسئله از چه قرار است - یا اینکه منظور متکلم ارجاع مخاطبین است به افراد و مصادیق این حکم و مصادیق این موضوع که در این صورت مطلب چگونه است؟

لزوم احراز مراد شارع: صرفاً بیان حکم یا تبیین مصادیق

فعلاً در مطلب اول باید ما در مقام بیان این مطلب را احراز کنیم که منظور و مراد متکلم از این کلام و از این قضیه چیست؟ اگر ما ظهور داشته باشیم بر اینکه منظور متکلم فقط بیان حکم است بدون توجه به ارجاع به عمل و ارجاع به فعل و بدون تبیین مصادیق و افراد موضوع، که خُب اصلاً مسئله دخلی به باب اطلاق ندارد. مثلاً فرض کنیم که کلام ظهور دارد بر اینکه متکلم فقط می خواهد حکم را بیان کند؛ ولی دیگر افراد آن حکم، خصوصیات آن حکم، شرایط و شروط آن حکم، هیچ کدام فعلاً مد نظر آن متکلم نیست.

در اینجا ما می بینیم محط بحث با محط بحثی که آقایان در مقام، بیان کردند تفاوت پیدا می کند. در اینجا ما هم قائل هستیم به اینکه متکلم در مقام بیان است؛ ولی منظور از بیان چیست؟ در مقام بیان بودن حث بر عمل و تحریک مکلف بر عمل و بر افراد و مصادیق آن حکم نیست؛ مقام بیان یعنی بیان یک حکم به نحوی که متکلم عاری از لغو و عاری از هزل باشد. این را می گویند مقام بیان. بنابراین اگر کلام ما ظهور داشته باشد بر اینکه منظور از این کلام صرفاً بیان حکم است بدون تحریک؛ در آنجا اصلاً از مقام اطلاق خارج است. فرض کنید که مثل آیه شریفه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ یا روایات عدیده ای که فقط برای بیان حکم می آیند.

فرض کنید در آیه ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

^۱سوره مائده (۵) آیه ۴۵.

وَيَنْهَوْنَ عَنْ آلِ الْمُنْكَرِ^۱ این امر به معروف و نهی از منکر فقط برای بیان تحقق امر به معروف و نهی از منکر در میان جامعهٔ مسلمین است. اما در این آیه خصوصیات آن معروف و خصوصیات منکر بیان نشده است که حالا اگر یک مکلفی می‌خواهد امر به معروف کند چه کار کند؟ چه شرایطی دارد؟ چه شروطی دارد؟ چه مسائلی را مکلف در امر به معروف و نهی از منکر باید لحاظ کند در آیه نیست. پس این آیه ظهور دارد بر اینکه منظور و مقصود مولا از آیه تحریک و ارجاع مکلف بر افراد و مصادیق معینهٔ معروف و منکر نیست؛ بلکه فقط برای بیان وضع و جعل این حکم اسلامی در تشریع اسلامی و در جامعهٔ اسلامی است. فقط برای بیان این است. این را می‌گوییم مقام، مقام ظهور. اگر ما از قضیه استفادهٔ ظهور کردیم که منظور مولا فقط بیان و جعل حکم است بدون توجه به شرایط و خصوصیات، اصلاً به‌طور کلی از مقام اطلاق برانی و خارج است.

تلمیذ: وقتی شک می‌کنیم که برای زن‌ها هم هست یا نیست. آیا به اطلاقش تمسک نمی‌کنیم؟ استاد: ببینید ما اصلاً کاری نداریم به اینکه این در اینجا اطلاق است؛ ما الآن در اینجا می‌گوییم این قضیه، فقط برای جعل حکم ظهور دارد؛ والسلام! یعنی در حکومت اسلامی، در جامعهٔ مسلمین باید مسئلهٔ امر به معروف و نهی از منکر وجود داشته باشد. ما این مقدار می‌فهمیم. بعد باید برویم سراغ بقیهٔ موارد که آیا مورد دیگری، روایت دیگری، آیات دیگری، در تبیین معروف و در تبیین منکر و محدودهٔ امر به معروف که در چه محدوده‌ای است، آیا اختصاص به مردان دارد یا به زنان دارد، و با چه شرایطی باید باشد، آیا امر به معروف باید با تهدید باشد، یا باید با **فَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا لِّئَلَّا** باشد، آیا باید با ضرب و جرح باشد یا اینکه با خطاب عرفی و خطاب عادی و خطاب منطقی و با زبان لَئِنْ مثل این آیه که در اینجا دارد ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَىٰ نَكَ وَبَىٰ عَدُوَّةً ۖ كَأَنَّهُ وَلِيُّ حَمِيمٍ﴾^۲ باید باشد؟ پس این آیه از نقطه نظر خصوصیات ساکت است.

تلمیذ: مثال می‌زنم فرض کنید این شرایطی که می‌فرمایید را از تمام احادیث ما به دست آوردیم؛ مگر این مسئله که حدیثی نبود که راجع به مرد و زن بیان کند. آیا از اطلاق این روایت ما استفاده نمی‌کنیم؟ استاد: ما در اینجا دیگر اطلاق نداریم.

تلمیذ: پس چطور ثابت می‌کنیم که مثلاً زن و مرد را می‌گوید؛ اگر حدیث، گویایی این را ندارد؟ استاد: این را عرض کردم که موارد برای اطلاق و موارد برای خصوصیات متفاوتی برای این لسان حکم، متعدد است. یک وقت ما یک قضیه‌ای داریم و یک حکمی را مترتب بر یک موضوع می‌کنیم از نقطه نظر موضوع، که فرض کنید که عبارت است از عالم؛ من باب مثال می‌گوییم که باید اکرام عالم بشود. در اینجا متکلم

^۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۴.

^۲. سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۴.

نسبت به اکرام عالم فقط در بیان جعل حکم است؛ نه در مقام تحریک نحو العمل. متکلم نمی‌خواهد بگوید که چه عالمی را باید اکرام کنید و با چه شرایطی. در اینجا باید بگوییم که عالم باید اکرام بشود، کلام این مقدار ظهور دارد. چون ما در اینجا با خصوصیات مجلس و با خصوصیات این شخص آشنا هستیم و می‌دانیم این شخصی است که وقتی که می‌خواهد مطلبی را بیان کند تمام حدود و قیودش را می‌آورد؛ اما در اینجا حدود و قیودی را ذکر نکرده است. حُب با توجه به ذهنیات ما و قرائن در اینجا یک احراز ظهور می‌کنیم فقط بالنسبه به جعل و وضع وجوب اکرام عالم. ما فقط به این مقدار احراز می‌کنیم. اما آیا آن عالم زن باشد یا مرد باشد، ما نسبت به آن اصلاً مطلبی نداریم. شما که می‌خواهید اکرام کنید؛ اینکه مکرم، مرأه باشد یا مکرم رجل باشد، نسبت به آن مطلبی نداریم؛ اما فرض کنیم که با توجه به خصوصیات و شرایط می‌دانیم منظور مولا از این اکرام، اکرام با فلان فاکهه مخصوص است؛ یا اکرام با فلان طعام مخصوص است. نسبت به این قضیه دیگر نمی‌توانیم ما بگوییم در اینجا مولا ساکت است؛ نه، نسبت به نحوه اکرام، قرائن و شرایط در اینجا اقتضاء می‌کند که منظور مولا مشخص باشد؛ اما نسبت به خود عالم مولا در اینجا فقط جعل حکم کرده است.

فرض کنید که مولایی باغ عنب دارد، به فرزندانش یا به آن باغبانش می‌گوید: اگر عالمی در این باغ آمد شما از او پذیرایی کنید؛ شما از او ضیافت کنید؛ شما اکرام کنید. حُب مشخص است دیگر وقتی که یک باغ، باغ عنب است ضیافت هم باید ضیافت با عنب باشد؛ نه اینکه فرض کنید که ضیافت با رمان باشد و بگوید که برو از یک باغ و حدیقه دیگر رمان بردار و به این عالم بده. پس در اینجا شرایط و قرائن نسبت به خصوص اکرام مشخص است؛ انما الکلام در عالم است که منظور این مولا از عالم چه عالمی است؟ یا اینکه فرض کنیم که می‌گوییم که اگر یک رهگذری می‌آید اگر یک فردی اینجا می‌آید او را اکرامش کن. اما آیا باید این فرد فقیر باشد و اکرام کن یا نه، اگر عابر غنی هم هست، به این حدیقه دعوتش کنید و از این عنب به او بدهید. آن وقت در اینجا فرض کنیم که اگر این مولا یک مولای خسیسی باشد یا مثلاً نسبت به اغنیاء فرض کنیم که حسادت داشته باشد، آن وقت در اینجا با توجه به قرائن، منظور مولا از اینکه گفته است اگر عابری از این حدیقه عبور کرد شما دعوت کن، عابر فقیر است؛ چون با اغنیاء خیلی ارتباط خوبی ندارد این استفاده را می‌کنیم.

بناء علی هذا مواردی که در آن موارد ممکن است این کلام مولا مصداق برای موارد باشد و عناوینی که انتزاع می‌شود از یک قضیه‌ای که مولا آن قضیه را طرح می‌کند و القاء می‌کند، نسبت به آنها مطالب، متفاوت است و برای هر کدام از اینها ما باید دلیلی داشته باشیم. مثلاً در آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ یا ﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخِيَارِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾؛ الآن در اینجا ممکن است شما در اینجا این طور استظهار کنید که به طور کلی خطابات قرآنی و آیات قرآنی از نقطه نظر رجولیت و انوثیت دائماً و غالباً غلبه رجال است بر نساء؛ بنابراین آیه

از نقطه نظر رجولیت و انوثیت شامل موردین خواهد شد. اما از نقطه نظر خصوصیات معروف و خصوصیات منکر، این آیه در اینجا ساکت است. از نقطه نظر شرایط امر به معروف و شرایط نهی از منکر ساکت است. از نقطه نظر مقدار امر، با لسان لَین باشد یا به شدت و حدّت باشد یا به ضرب باشد؛ از این نقطه نظر ساکت است. لذا یک خطاب و یک حکمی که از جانب شارع می آید، ما باید لحاظ کنیم موارد متفاوتی را که از این خطاب ممکن است انتزاع بشود. اگر ما باشیم و آیه قرآن که ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْإِثْمِ وَهُمْ كَذِبُونَ﴾ اگر ما باشیم می گویم؟ اگر من باشیم می گویم که ظهور این آیه فقط در جعل و بیان حکم است، اما نسبت به رجولیت و انوثیت آیه اطلاق دارد؛ اگر ما احراز کردیم از سایر قرائن. یا فرض کنیم در آیه ای که می گوید که ﴿وَمَنْ لَّمْ يَجِدْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ من خودم شخصاً فقط استفاده ظهور می کنم از این آیه در جعل حکم، نه اضافه. اضافه بر این، من استفاده نمی کنم. یعنی آیه فقط در مقام تقنین حکم حکومت است که در جامعه اسلامی در مجتمع اسلامی باید حکومت در دست افراد ذی صلاح باشد؛ در دست افرادی باشد که به فقه و احکام اسلامی اطلاع داشته باشند و بصیر باشند. بیش از این استفاده نمی شود. این منظور من است؛ یعنی در مقام بیان نکته اول برای ما این است که ما نداشته باشیم ظهوری را که آن ظهور بر اصل جعل و وضع قانون و حکم دلالت می کند. الان ما در اینجا این طور داریم ﴿وَمَنْ لَّمْ يَجِدْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ و ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْإِثْمِ وَهُمْ كَذِبُونَ﴾ تمام اینها ظهور دارد که فقط مولا در مقام بیان، در مقام تشریع حکم است؛ به خصوصیات امور کاری ندارد، به خصوصیات موضوع کاری ندارد. بله، بعداً در آیات دیگر یا در روایات آخر در آنجا خود مولا و ائمه ممکن است که حدود و قیود برای معروف و منکر را بیان کنند؛ ولی فعلاً بحث ما در این است که این آیه دلالت ندارد. حالا که دلالت نداشت اگر ما در یک جا شک کردیم که آیا من باب مثال در لسان روایات و آیات وقتی که در مورد امر به معروف، ما استفاده امر به معروف ولو بالقتل و یا استفاده امر به معروف و نهی از منکر ولو بضرب الشدید را نکردیم؛ آیا می توانیم تمسک به اطلاق آیه کنیم و بگویم چون آیه دارد ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْإِثْمِ وَهُمْ كَذِبُونَ﴾ بنابراین ولو در این روایت امر به معروف ولو بالضرب نیامده است، ما با تمسک به آیه امر به معروف، ولو به ضرب، نهی را انجام بدهیم؟! نمی توانیم. چون ما ظهور را روی اصل تقنین امر به معروف بردیم؛ نه روی مراتب و نه روی حدود و قیود. این یکی از آن موارد مهمی است که من گفتم و دیگر نمی گویم. یعنی دیگر باید این بحث را تمام کنیم چون خیلی فرصت نداریم. این یکی از موارد بسیار مهم است که در وهله اول ما چه ظهوری را از این کلام استفاده می کنیم؟ اگر اصل تقنین را از کلمات شارع استفاده کردیم دیگر بعداً نمی توانیم در موارد شبهه و در موارد شک تمسک به نفس همین نص

منطوقی از طرف شارع بکنیم. این یک مطلب.

عمل به قدر متقین، در صورت عدم احراز ظهور

مطلب دوم این است که ما ظهور نداشته باشیم. در اینجا ظهور داشتیم؛ ظهور ما بر عدم ارجاع شارع بر افراد بلکه فقط بر نفس جعل و وضع حکم، این ظهور موجب عدم ارجاع ثانوی می شود. حالا اگر ما در مقام ظهور نتوانستیم استفاده ظهور کنیم در آنجا چه باید بکنیم؟ فرض کنید روایات داریم «فی الغنم زکاة»^۱ خیلی خوب! در بعضی از روایات داریم «فی الغنم السائمة زکاة»^۲ خُب فرض می کنیم که در مقام تفحص از دلیل، ما به روایت «فی الغنم السائمة زکاة» برخورد نکردیم...

...به نظر بعید می آید که شارع غنمی را که با پول و با خرج راعی [رشد کرده است] که خممش را هم پرداخت کرده است [مورد زکات قرار بدهد]. فرض کنیم راعی خمس این مصارف را پرداخت کرده است بعد با پول خمس پرداخت کرده غنمی را علف بدهد، [آن وقت] شارع بگوید که بر این هم باید زکات بدهید. برای انسان خیلی بعید می آید. بالاخره آدم اهل فقه است! آدم اهل روایت است! مردم عادی که نمی خواهند اجتهاد کنند! یک طلبه ای که می خواهد اجتهاد کند خُب این فکر می کند! وقتی که شما از اموالتان خمس را پرداخت کردید و بعد با این اموال برای اغنام علف تهیه کردید؛ حالا شارع بگوید که علاوه بر اداء خمس باید در اغنام معلوفه هم شما زکات بپردازید! این خیلی بعید می آید! خُب از یک طرف دلیل نداریم؛ از یک طرف می دانیم «فی الغنم زکاة». بالاخره خارج از این نیست که یا غنم، غنم معلوفه است یا غنم، غنم سائمة است؛ البته خُب اختلاطش هم می شود. ترکیب می شود؛ که نصف معلوفه باشد و نصف سائمة؛ فرض کنیم که انسان یک غنم را چند ساعت مثلاً خمس ساعات ببرد در جبال، که اینها رعیشان رعی سائمة باشد و بعد هم چند ساعت در منزل این علف برای اینها قرار بدهد. خُب اینجا نصف رشد غنم به واسطه و به علت حشیش در جبال است و نصفش هم به خاطر علفی است که در منزل است؛ خُب این یک قسم. یک قسمش این است که معلوفه باشد بالتمام؛ این دو قسم. قسم سوم اینکه سائمة باشد بالتمام. خُب الآن اگر فرض کنیم که شارع بگوید: «فی الغنم زکاة» الان در اینجا ما دلیل دیگر هم نداریم؛ یعنی هنوز فحص نکردیم که دلیل دیگری بر این پیدا کنیم.

خُب یک وقت مقام، مقام بیان است یعنی مقام عمل است یعنی وقت عمل رسیده است، **حان وقت العمل**؛ یک وقت هنوز وقت عمل نیامده است. اگر وقت عمل نیامده باشد خُب در این صورت حکم مسئله، یک صورت دارد و اگر وقت عمل آمده باشد یک صورت دارد. که حالا اینها را الآن من عرض نمی کنم. فعلاً

^۱. رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ۴۹۶.

^۲. رجوع شود به همان، ص ۵۳۰.

عدم ظهور را در اینجا می‌خواهم صحبت کنم. امروز بحث ما به عدم ظهور برمی‌گردد. در آن مسئله ظهور که گذشت فعلاً صحبت این است که اگر ما استفاده ظهور نکردیم؛ یعنی استفاده ظهور نکردیم که مولا فقط در مقام جعل حکم است؛ چون افرادی که آمدند خدمت امام علیه‌السلام ممکن است خیلی از اینها راعی باشند و غنم داشته باشند و این بعد از کلام امام می‌خواهد برگردد و [بفهمد] زکات را خارج کند یا اینکه خارج نکند. یعنی مقام یک مقامی است که موجب ظهور برای نفس جعل حکم نیست؛ یعنی ظهور نسبت به جعل حکم را نمی‌رساند و خصوصیات هم در اینجا بیان نمی‌شود. در اینجا که مقام، مقام عدم احراز ظهور هست اینجا حکم، عمل به قدر متقین است. چون در اینجا ما نمی‌توانیم استفاده کنیم که مولا در مقام تقنین است. استفاده اینکه مولا در مقام تقنین است، نیاز به دلیل دارد و نیاز به ظهور دارد. ما این استفاده را نکردیم؛ حالا که استفاده نکردیم می‌ماند مولا و این کلام. آیا کلام مولا لغو است یا لغو نیست؟ اگر مولا در اینجا خصوصیات را بیان نکرده است. بالاخره این کلام مولا یک مفادی دارد و یک مابایزاء خارجی دارد. یعنی این صدق محمول برای موضوع و حکمی از احکام برای این موضوع، این در خارج یک مابایزائی باید داشته باشد یا نه؟! و آیا مولا از مکلف و مشافهین بالكلام طلبی را دارد یا ندارد؟! این را می‌گویند ظهور اقتضایی؛ یعنی اگر ما نتوانستیم کلام مولا را بر یک مقام اثبات ظهوری که همان جعل و وضع، تشریع و تقنین اصل حکم است حمل کنیم، ما باید در اینجا بگوییم که مولا در اینجا یک مابایزاء خارج را در اینجا از مکلف می‌خواهد. یعنی مولا که می‌گوید: «فی الغنم زکاة» معنایش یعنی چه؟ آیا فقط جعل حکم است؟ از جعل حکم که ما فارغیم و نسبت به جعل حکم که نظر نداریم؛ نه، جعل حکم و لاغیر؛ لاغیرش همان ظهوری بود که اول گفتیم؛ آن، لاغیر است. نسبت به جعل حکم مفروغ‌عنه است؛ جعل وجوب زکات للغنم این مفروغ‌عنه است. ولی در اینجا نسبت به لاغیر که فقط جعل حکم است و غیر از جعل حکم نیست این را ما دلیل نداریم؛ وقتی دلیل نداشتیم در اینجا آنچه که عقل در اینجا حاکم است این است که به مقدار متیقن شما باید اداء تکلیف را کرده باشید اضافه بر این مقدار، نه.

تلمیذ: خُب این همان تقنین شد دیگر! حداقلش همان تقنین است فقط؛ که اینکه فقط این حکم را می‌خواهد. اما چه است که می‌خواهد، مسکوت‌عنه است.

استاد: ببینید در هر حالی؛ چه ما قائل به اطلاق آقایان باشیم یا قائل به اطلاق آقایان نباشیم یا قائل به این باشیم که فقط ظهور دارد در تقنین حکم یا ظهور ندارد؛ در هر حالی این اتیان به اندازه متیقن مورد ذمه است و إلا لغو است. در همان آیه ﴿وَلَا تَكُنْ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخِيَرَةِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْإِثْمِ﴾ حداقل اقل اقلش، لسان لطیف و لَین و توأم با تبسم و برخورد خوب است. این دیگر حداقلش است! شما آهسته صحبت کنید و ملاطفت کنید و بگوید که قربانت بگردم و فدایت شوم.

یک روز ما جایی رفته بودیم یک بنده خدایی بود که با ما سابقه آشنایی داشت اما ریشش را می تراشید. من نمی دانستم که این برادر دارد؛ یک روز با برادرش برخورد کردیم که دیدیم که محاسن دارد - در همین حد متعارف جوانان امروزی دیگر! حالا نه اینکه به اندازه شما؛ ولی خُب به همین حد متعارف امروزی و اتفاقاً خیلی هم قشنگ بود - بعد من گفتم که به به! آقا چرا شما به محاسن به این قشنگی برادرتان نگاه نمی کنید! ببینید چقدر قشنگ است! چقدر خوب است! این بهتر است یا اینکه حالا نداشته باشید؟! اولش یک شوخی هم با او کردیم. او گفت که آخر این از من جوان تر است؛ اگر من ریش بگذارم سفید است. گفتم که این که بهتر است؛ می گویند مَش سر داریم و یکی هم صورت داریم؛ این که بهتر است! خُب این شخص هم بدش نیامد. حالا اگر با تندی می گفتم که آقا برو ریشت را درست کن چرا ریشت را تراشیدی؟! مثل اینکه آقای فلسفی تعریف می کرد می گفت صبح زود بود که داشتم از کوچه آبشار تهران می گذشتم. دیدم که یکی از همین مقدسین که از مسجد داشت بر می گشت نان خریده بود و داشت می آمد منزلش که لقمه الصباحی تناول کند. زن جوانی بود و چادر سرش بود و رویش را نگرفته بود. این آمد جلو و رو کرد به او و با صدای بلند خود گفت: زنیکه در خلاء را بپوشان. این زن هم قشنگ چادرش را از سرش در آورد و تا کرد و در کیفش گذاشت و گفت که اگر این در، در خلا است بگذار همه اش باز بشود. بعد این مردک عصبانی شده بود و خیلی ناراحت به ما رسید و گفت: آقا ببینید آخر الزمان شده است و ببینید چه شد است و گفتم: غلط کرده ای که می گویی آخر الزمان شده است! چه شده است؟! این کجایش در خلاء بود که تو آمدی تشبیه کردی؟! آن زن به این قشنگی هم بود! حالا تو آمدی می گویی در خلا است. خجالت دارد! آخر این، امر به معروف است؟! این، نهی از منکر است؟! باید گفت: خانم شما با این صورت قشنگی که دارید و با این دهانی که دارید، حیف نیست شما این جمالتان را به همه نشان بدهید و این طور، قشنگ و منظم و مرتب انسان امر به معروف می کند. بعضی وقت ها انسان علم دارد به اینکه بعضی از این افراد و مصادیق اصلاً مورد نظر شارع نیست.

تفاوت قدر متیقن نسبت به موارد مختلف

تلمیذ: اشتغال که آمده است. این اشتغال با این قضیه حکم عقل، لغو نمی شود. پس شما نسبت به این قضیه برائتی شدید.

استاد: کدام؟

تلمیذ: در همین جا که می فرمایید با حکم عقل قدر متیقن می گیریم؛ نسبت به مازاد برائتی شدید. در حالی که در اینجا اشتغال ذمه است. اگر ما قایل باشیم که مولا در مقام بیان حکم است اشتغال ذمه آمده است. استاد: دقت کنید مقام یقین و متیقن، نسبت به هر موردی تفاوت پیدا می کند. این برای بحث های بعد است که در مورد وجوب یک حکم است؛ در مورد حرمت یک حکم است؛ اگر احکامی که اینها دائر مدار

شرایط و چیزهای دیگر باشند یک حکم است؛ با در نظر گرفتن با احکام دیگر، ما باید اینها را همه، لحاظ کنیم، [بعد] حد متیقن بگیریم. شما به چه مجوز شرعی امر به معروف را ولو با صورت ضرب می‌توانید اثبات کنید و این را حد متیقن بگیرید؟! این خلاف شرع است! جایز نیست! ضرب مکلف حرام است؛ قتل یک مؤمن حرام است؛ **«قَتَلَ الْعَمْدَ كُلُّ مَا عَمِدَ بِهِ الضَّرْبُ فَعَلِيهِ الْقَوْدُ»^۱** آیا شما می‌گویید که ما در اینجا آن دست بالا را می‌گیریم که اگر گردنش را هم بزنیم این می‌شود دست بالا و حد متیقن برای نهی از منکر؟! تلمیذ: این تعارض دارد. اینجا به خاطر تعارضش با آن حکم است.

استاد: خیر، آن [دلیل] در اینجا صریح است بر اینکه قتل حرام است، نه اینکه به خاطر [تعارض باشد]. این [دلیل] می‌گوید امر به معروف کنید. خُب ما امر به معروف می‌کنیم؛ فقط در حد لسان لَین و لسان خوش و برائت ذمه هم برایمان پیدا می‌شود. اما کجا شارع گفته است که امر به معروف ولو با کتک انجام بده. پس موارد فرق می‌کند. من باب مثال در مورد نهی اگر شارع بگوید غنا حرام است فرض کنید که بگوید: **لا تَغْنِ**. ما یک مورد را می‌دانیم که قطعاً این موسیقی، این غنا، غنای حرام است و **لا شک و لا شبهة یَعْتَرِیه** و این همان موردی است که هرکسی بیاید قائل به این است که این حرام است؛ این فرد متیقن نیست. فرد متیقنی که انسان یقین داشته باشد به برائت [ذمه] آن فردی است که مورد مشکوک را در آنجا بیاورد؛ این می‌شود فرد متیقن. در آن مورد که کسی در آنجا شک ندارد؛ در آن فردی که مطرب است و مخرج انسان است از انسانیت به حیوانیت و مدخل در حیوانیت است در آن فرد کسی شک ندارد که این فرد، فرد متیقن برای منهی مولا است. در مورد عدم اخذ به اطلاق و اشتغال ذمه فرد متیقن در اینجا موارد مشکوک است، لذا اخذ به برائت نمی‌شود کرد اما در [آنجا] نه، حکم تفاوت پیدا می‌کند.

تلمیذ: تا موقعی که شارع خصوصیات و قیودات حکم را بیان نکرده است؛ آیا قدر متیقن را نمی‌توانیم بگوییم خود اصل جعل حکم است؟ مثلاً در همین **فی الغنم زکاة** تا موقعی که خود شارع خصوصیات سائمه یا معلوفه را بیان نکرده است اصلاً ذهن مکلف و مخاطب به این نمی‌رود که آیا این حکم رفته است روی معلوفه یا روی سائمه که قدر متیقن بگیرد. در اینجا ما می‌گوییم اصلاً در همین اصل جعل حکم ظهور دارد. استاد: بله، آن ظهور در اصل جعل را دارد؛ اما چه اشکال دارد که شما در اینجا قدر متیقن هم داشته باشید. بالاخره اگر شما در اینجا با ادنی تأملی بخواهید فکر کنید، به اینجا می‌رسید که حداقل در غنم سائمه این نظر شارع رفته است صحبت در [غنم معلوفه است]. تلمیذ: اصلاً خصوصیات را مخاطب نشنیده است و اصلاً برخورد نکرده است.

^۱. الکافی، ج ۷، ص ۲۷۸.

استاد: حالا در اینکه چه مقدار زکات باید بدهد و ... یک مطلب دیگر است. ولی اصل این قضیه؛ اگر سه جور غنم داشته باشیم؛ یکی غنم سائمه، یکی معلوفه، یکی هم مختلط؛ از این چندتا بیشتر که دیگر نداریم! از هوا که دیگر غنم نمی آید! سه تا در مقابلمان هست؛ اگر شارع بگوید که در غنم زکات است؛ شما می گویند که حضرت عباسی سائمه جزئش هست. اما دیگر نمی توانید بگویید که سائمه نباشد و معلوفه باشد؛ و آن وقت در آنجا برای معلوفه که از مال خودتان برای آن خرج کردید زکات بدهید و برای سائمه که علف بیابان خورده است زکات ندهید! این دیگر اصلاً خلاف بدیهه عقل است.

تلمیذ: بنا بر فرمایش حضرتعالی سائمه می شود خارج از موضوع و مختلطه قدر متیقن می شود.

استاد: نه، قدر متیقن سائمه است.

تلمیذ: در سائمه که کسی شک نمی کند.

استاد: داریم از باب موارد دیگر می گوئیم. چون شک نمی کنیم که قطعاً این، مرضی مولا است، لذا این یکی را باید خارج کنیم. اما در آنجا عقل حکم می کند بر اینکه چون در آنجا مخارج را تو پرداختی، خمست را پرداختی یا فرض کنید زکات کשמشت را پرداختی، بعد تتمه کشمشت [را برای غنم خرج کردی، خروج لازم نیست].

تلمیذ: آن برای معلوفه است، داریم مختلطش را می گوئیم.

استاد: خُب عقل می گوید وقتی که تو هم چنین کاری کردی، قطعاً شارع دیگر این حقوق را از گردن تو برداشته است.

تلمیذ: معلوفه روشن است. ولی مختلط چرا؟

استاد: حالا نسبت به مختلط در مورد مختلط نصفش در آنجا شامل معلوفه می شود دیگر! پس حد متیقن این است که در اول الامر یعنی اولاً بلااول الآن در اینجا غیر از این، شما حکم می کنید که این سائمه مورد نظر مولا هست. حالا اینکه چه نحو شما باید بپردازید؛ آن یک حرف دیگر است.

تلمیذ: عرض من این است که اصلاً این شک و شبهه ای که در ذهن مخاطب ایجاد می شود به خاطر این خصوصیات و قیوداتی است که بعداً شارع می آورد. والا در اول، وقتی شارع یک حکمی را جعل می کند ذهن مخاطب فقط می رود روی اصل حکم و اصلاً روی سائمه و معلوفه نمی رود.

استاد: اول این حکم می رود روی اینکه غنم زکات دارد؛ بسیار خوب؛ آیا دیگر فکرش را می بندد یا اینکه نه، باز هم در ذهنش خطور می کند؟! بسیار خوب شما ذهنتان رفت بر اینکه اولاً بلااول شارع جعل حکم کرده است. حالا بعد اگر سه تا غنم داشته باشیم؛ اگر یکی از شما سوال کند که به نظر شما آن که یقیناً نظر شارع روی آن است کدام است؟ آیا شما می گوید که بنده نمی دانم؟!

تلمیذ: این دو قسم کردن معلوفه و سائمه در صورتی است که ما قیودات و خصوصیات را بعداً می‌شنویم
ذهنمان مشغول آن می‌شود.

استاد: آقا یک دهاتی این [مطلب] را می‌فهمد! اصلاً شما بروید داخل همین ده لواسان که اصلاً کسی
مسئله نشنیده است؛ اگر بالای منبر بگویید که ایها الناس باید روز عاشورا یک گاو نذر امام حسین علیه‌السلام
کنید. اولین چیزی که به نظرش می‌رسد این است که آیا گاوی که بچه شیر می‌دهد نذر کنیم یا یک گاو نری که
در بیابان می‌اندازیم. یعنی این می‌گوید اگر قرار است بین آن گاوی که بچه دارد و الآن دارد شیر می‌دهد و بین
یک گاو نری که فقط دارد می‌گردد انتخاب کنیم؛ نظر این آخوند بالای منبر روی آن گاو نر رفته است دیگر!
آن، حد متقین است.

یک جعل حکم داریم، یک مصادیق داریم. مصادیق بالاخره در ذهن مخاطب هست. حالا چطور ممکن
است یک مخاطبی که خمس داده است این در ذهنش نیاید که آیا بر این غنمی که من [علف] داده‌ام باز تعلق
می‌گیرد یا نه؟! مگر اینکه دیوانه باشد! می‌گوید: من خمس این علف‌ها را داده‌ام، باز زکاتش را هم بدهم! پس
مصادیق این حکم قطعاً در ذهن مخاطب می‌آید؛ منتهی بینش نمی‌داند که کدام را انتخاب کند؛ این را موکول
می‌کند به آینده. اما آن یک فرد متیقنی که در آن موقع می‌گوید: اگر من به جای این شارع باشم اولین چیزی که
دست می‌گذارم روی سائمه است. این را که دیگر در ذهن می‌تواند بیاورد.

تلمیذ: سیدنا در حال قیام قرینه بر اینکه شارع فقط در مقام قانون‌گذاری است و فقط در مقام بیان اصل
موضوع و طبیعت موضوع است در اینجا ظهور تام بر این مطلب است و با این حال چگونه قدرمتیقن وجود
دارد؟

استاد: بله ممکن است قدرمتیقن وجود داشته باشد ولیکن انسان در بعضی موارد به آن متوجه می‌شود و
در بعضی موارد دیگر متوجه آن نمی‌شود.

تلمیذ: با وجود قرینه بر اینکه مولا فقط در مقام قانون‌گذاری است و فقط مجرد طبیعت را قصد کرده
دیگر افراد و مصادیق را اراده نکرده است.

استاد: یعنی فقط اراده قانون‌گذاری کرده است؟

تلمیذ: بله، فقط نفس قانون‌گذاری.

استاد: در این مورد جایز نیست که عمل به چیزی شود، او می‌داند که مولا در این مرحله فقط اراده
قانون‌گذاری کرده است.

تلمیذ: بله.

استاد: بنابراین بعد از این مرحله، مثلاً بعد از یک هفته از مولا چیز دیگری می‌شنود، مولا با این چیز

جدید قصد تحریک مخاطب کرده، که مخاطب به طرف عمل به حکم حرکت کند؛ ولی مولا حدود را بیان ننموده، در اینجا ممکن است این شخص به کلام اوّل مولا مراجعه کند و قدرمتیقن را استفاده کند.

تلمیذ: بنابراین قاعده اوّلیه هرگز ظاهر نمی‌شود. در مرتبه‌ای ظهور بر اینکه مولا صرف قانون‌گذاری را اراده کرده، یافت می‌شود. پس اطلاقی در کلام نیست و در مرتبه دیگر قرینه‌ای داریم بر اینکه مولا مصادیق و افراد را اراده کرده، لذا حکم به اطلاق می‌کنیم و در مرتبه سوم مرحله شک است، شما گفتید هر جا قدرمتیقن باشد، به قدرمتیقن حکم می‌کنیم ولی قاعده اوّلی در این مرتبه سوم چیست؟ قاعده را چطور تقریر کنیم؟

استاد: قاعده همان کیفیت استظهار ظهور است، شما چطور و چگونه از عناوین و کلمات و قضایایی که مولا إلقاء می‌کند ظهورات را کشف می‌کنید، به حسب قرائن و موقعیت مولا و خصوصیات و مسائل جانبی و شرایط و محیط و ارتکازات ذهنیه کشف ظهورات می‌کنید، از مجموع این مسائل ما استفاده ظهور می‌نماییم و یا استفاده ظهور نمی‌کنیم یعنی این طلب کشف ظهور است در همه شرایع.

تلمیذ: ممکن است قاعده کلی یافت نشود بلکه در هر مورد قاعده‌ای مخصوص به همان مورد باشد.

استاد: بله، صحیح است، این همان ظهور شخصی است و ما قائل به ظهور شخصی هستیم نه ظهور

نوعی.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد